

جاودان باد خاطره شاعر انقلاب،

رفیق شهید، سعید سلطان پور

**جاودان باد خاطره شاعر انقلاب.
رفیق شهید. سعید سلطان پور**



"غزل زمانه"

نغمه در نغمه ی خون غلغله زد، تندر شد
شد زمین رنگ دگر، رنگ زمان دیگر شد
چشم هر اختر پوینده که در خون می گشت
برق خشمی زد و بر گرده ی شب خنجر شد
شب خودکامه که در بزم گزندش، گل خون
زیر رگبار جنون، جوش زد و پرپر شد
بوسه بر زخم پدر زد لب خونین پسر
آتش سینه ی گل، داغ دل مادر شد
روی شبگیر گران ماشه ی خورشید چکید
کوهی از آتش و خون موج زد و سنگر شد
آنکه چون غنچه ورق در ورق خون می بست

شعله زد در شفق خون، شرف خاور شد
آن دلاور که قفس با گل خون می آراست
لب آتشرنه آمد، سخن اش آذر شد
آتش سینه ی سوزان نوآراستگان
تاول تجربه آورد، تب باور شد
وه که آن دلبر دلباخته، آن فتنه ی سرخ
رهروان را ره شبگیر زد و رهبر شد
شاخه ی عشق که در باغ زمستان می سوخت
آتش قهقهه در گل زد و بارآور شد
عاقبت آتش هنگامه به میدان افکند
آنهمه خرمن خونشعله که خاکستر شد